



«ایگور استراوینسکی» بوم انسانی و مطالعات فرهنگی

امسال مصادف با هفتاد و پنجمین سال زندهگی «استراوینسکی» است و به همین مناسبت در همه کشورهای و بخصوص در امریکا مراسم و «فستیوال» هائی ترتیب یافته و خواهد یافت .

مجله موسیقی، بدنبال «مصاحبه با استراوینسکی» که در شماره سیزدهم بچاپ رسید، در این شماره مقاله ای در باره احوال وی منتشر مینماید و در شماره های آینده هم مقالاتی در باره وی و همچنین از نوشته های خود «استراوینسکی» عرضه خواهد داشت و خواهد گوشید که از این راه برای شناساندن جنبه های مختلف هنر و شخصیت «استراوینسکی»، که از بزرگترین ملایح هنری قرن ما و بی تردید بزرگترین موسیقی دان زنده معاصر است، قدمی برداشته شود .

«ایگور استراوینسکی» یکی از بزرگترین مردان قرن بیستم هبابه «پیکاسو» و «اینشتین» است. مانند شیر درنده‌ای میان طوفان موسیقی زیر چراغهای صحنه ایستاده فریاد میزند، پا میکوبد، خود را خم و راست میکند، دست میزند و می‌خندد و با اشاره دست و حرکات مختلف و برق چشمان خود تمام ارکستر را رهبری می‌نماید. این مرد که یک و تنها روی صحنه جست و خیز میکند هفتاد و پنج سال دارد. هفتاد و پنج سال شهرت، هفتاد و پنج سال زجر و محنت، هزاران صفحه موسیقی، هزاران رهبری ارکسترهای مختلف او را محبوب و مشهور جهان نموده است.

هیچ‌کس برای رهبری ارکستر بشهری مسافرت میکند ماهها میگذرد تا بتواند مجدداً بخانه خویش بازگردد. تنها نام این موسیقیدان مشهور کافیت که سال‌ها مملو از جمعیت شود.

این نابغه بزرگ با زن خویش بزبان روسی، با بچه‌هایش بزبان فرانسه و بانوهایش بزبان انگلیسی صحبت میکند. اصلاً لهستانی بوده ولی در روسیه تولدیافته است. قبل از شورش روسیه به سوئیس رفته و بعداً تبعه فرانسه و آمریکا شده است.

چهل سال است که «استراوینسکی» مشهور جهان گردیده. شهرت او از یکی از شیهای دل‌انگیز ماه مه ۱۹۱۳ در صحنه تئاتر «شازده لیزه» که تازه ساخته شده بود آغاز میگردد. در آنشب تاریخی تئاتر نامبرده مملو از نجبا و دوستان اران موسیقی پاریسی بود. هنر، مشهورترین و نام‌آورترین نایندگان خود را مانند «دوبوسی»، «راول»، «ژان کوکتو» با جلیقه‌های قرمز باین تئاتر فرستاده بود. پاریس در آن شب منتظر آخرین موسیقی و باله نابغه آنصرد «سرژ دیاکیلو» (Serge Diaghilev) بود.

«سرژ دیاکیلو»، که خود را از بازماندگان ترار روسیه می‌دانست، از ۱۹۰۹ سالی چند باله در پاریس نمایش می‌داد و هر روز نمایش‌های او مشهورتر میگردد. «سرژ» با نمایش باله‌های خویش رقاصهای هنرمندی مانند «نیجینسکی» و «پاولووا» و نویسندگان رقص مانند: «فوکین»، «بالانشین»، «لیفار»، و همچنین دکورسازان، نقاشان و موسیقیدانهای بیشماری را به‌عنوان مردم شناساند.

باله‌های خود را با کمک «کوکتو»، «پیکاسو»، و «متیس» (Matisse) بوجود می‌آورد. مدت بیست سال تمام هیچ اثر بزرگ و زیبایی بدون وی خلق نمی‌گردید.

باری در آنشب ماه مه بود که برای اولین مرتبه موسیقی باله «تقدیس بهار» (Sacre du Printemps) اثر «استراوینسکی» را نمایش میدادند. پیش از آوردن

روی صحنه این برنامه را ۱۵۲ مرتبه تکرار و تمرین کرده بودند. «سرژ دیاکیلو» برای اولین بار در زندگی ناراحت بنظر میرسید ولی تنها امیدش موفقیت موسیقی این بائه اثر «استراوینسکی» بود. این ایمان از روزی در ذهن «سرژ» قوت گرفت که در سال ۱۹۰۹ در شهر سن پترزبورگ اثر کوچک «استراوینسکی» را که «آتش بازی» نامداشت و با افتخار عروسی دختر «ریسکی» کورساکف نگاشته شده بود شنید. از



سرژ دیاکیلو و استراوینسکی

«اینگور استراوینسکی» و «دیاکیلو»

آن موقع بیعت نام این موسیقی دان جوان را فراموش نکرده و سال بعد موسیقی باله «برنده آتشین» را از او خواست.

هنگام تمرین باله «دیاکیلو» این جوان ناشناس لاغر اندام را بدوستان خویش نشانداره میگفت:

«این جوانرا خوب نگاه کنید. بزودی موسیقی دان مشهور عصر خویش خواهدگشت.»

آثار «استراوینسکی» مانند «پتروشکا»، «برنده آتشین» و بخصوص «تقدیس بهار» پیش بینی استادرا ثابت نمود.

و اما افتتاح آن شب تاریخی ماه مه فراموش نشدنیست. نظیر چنین واقعه ای کمتر اتفاق افتاده بود. هینکه موسیقی ریتم دار مقطع آغازگشت در تئاتر صدای زمزمه، سرفه و بعد فریاد و خنده و سوت تماشاچیان ناراضی بلند شد. با ادامه موسیقی سروصدا زیادتر گشت. «کنش دو پورتالس» پیر با عصبانیت بادبزن بر قوی خود را تکان میداد و فریاد میزد:

«این اولین مرتبه ایست که پس از شصت سال شخصی جرأت کرده مرا مسخره

کند!»

یکی از موسیقی دانان که از این موسیقی عجیب خسته شده بود سالن را ترک گفت. موسیقی دان دیگری بنام «فلوران شمیت» که در سال ۱۹۳۶ به آکادمی هنرهای زیبا وارد شد بطرفنداری از «استراوینسکی» برخاست و با آقای محترمی که در زمره ناراضی ها بشمار میرفت فریاد زد: لات. آن آقای محترم جناب وزیر مختار اطریش هنگری بود. سالن تئاتر بیدان جنگ تبدیل یافت. تماشاچیان مخالف و موافق با شمش و عصا بر سر یکدیگر میگویند.

در همان لحظه زد و خورد رقاصان روسی روی صحنه مشغول رقص بودند. با همه این سروصداها بعضی ها موسیقی را گوش میکردند. رهبر ارکستر «بی بر موتو» «دیاگیلوف» را نگاه می کرد که با قند بلند در آن ایستاده و فریاد می زد: ادامه بدهید.

گردیشت برده رقاصه ها کریمه میکردند. نجینسکی از عصبانیت خود را فراموش کرده و برای تشبیه اشخاص میخواست بواسطه سالن پرورد لیکن «استراوینسکی» ضعیف پیراهن او را چسبیده و مانع رفتن او میشد. «استراوینسکی» سازنده موسیقی ظاهرأ از سایرین خون سردتر بنظر می آمد ولی در حقیقت سخت متقلب شده بود و پس از چند روز بیمار گشت. همه تصور میکردند که عاقبت از غصه خواهد مرد.

«مورس راول» بر بالینش اشکها ریخت و این داستانرا هرگز فراموش نکرد. هنگامیکه در میان هیاهو و جنجال مردم برده بر روی نمایشنامه ایتاد رؤسای باله روس در جایگاه نجینسکی جمع شدند و درعین آنکه از بسی سلیقه کی و عقب ماندگی مردم متعجب گشته بودند به هنر «استراوینسکی» معتقد گشتند. ساعت شام فرا رسیده بود. یکی از رؤسا پیشنهاد کرد شام را تبدیل بگردش در جنگل کنند.

«دیاگیلوف»، «کوکتو»، «استراوینسکی»، نجینسکی سوار کالسکه شده و تمام شب را در جنگل گردش نمودند. از آنشب بیعد «تقدیس بهار» از روی اعلان تئاتر حذف گردید ولی همه دانستند که فصل جدیدی در تاریخ موسیقی بیدار گشته است تمام فکر مردم معضوف «ایگور استراوینسکی» شده بود. بسزودی در ستون مجله تایمز نوشته شد که «تقدیس بهار» در قرن بیستم همانند همین سفونی

بشپهون در قرن نوزدهم است .

«دیاگیلو» میگفت مردم احمق تازه دارند میفهمند .

از آن چهار مردیکه آتش باهم در کالسه در جنگل گردش میکردند فقط دو نفر زنده هستند : «کوکو» و «استراوینسکی» .

«دیاگیلو» از مرض قند بدروود حیات گفت . نینچیسکی در سال ۱۹۵۰ پس از سی سال دیوانگی از این جهان رخت بر بست .

«تقدیس بهار» که در سال ۱۹۱۳ باسوت و فریاد و جنجال مردم روبرو شده بود پس از چندی چنان معروف گشت که «ایگور» پیر با زحمت میتوانست تعریف و ستایش آنرا از دیگران تحمل بکند . حتی امروز هم از این مطلب ناراضی بنظر میرسد و ترجیح میدهد که از اپرای بزرگی که بنام Rake's Progress در سال ۱۹۵۱ در ونیز برای اولین بار اجرا شد تعریف کنند . برای شنیدن این اپرا هزار و پانصد تماشاجی بازورق و قایق موتوری آمده بودند و بعضی ها هم برای شنیدن این اپرا بیست هزار لیره خرج کرده بودند . فردای آتش متعبدین او را «وردی نیم قرن» نامیدند .

در تمام زندگی هنری خویش این مرد بزرگ موسیقی خود را متنوع ساخت . عشق موسیقی از راههای تعجب آوری در «استراوینسکی» پدیدار گشته . پدرش خواننده «تنور» Tenor در نشانی سلطنتی سن پترزبورگ و مادرش پیانیست بود . ایگور استراوینسکی در ژوئن ۱۸۸۲ در نزدیکیهای پایتخت قدیم تزارها بدنیا آمد .

همینکه سن نه سالگی رسیده پدرش او را برای تماشا به اپرای گلینکا برد . چیزی که زیاد در این طفل خردسال جلب نظر کرد موسیقی نبود بلکه قیافه تمکین «چاپکوسکی» اثر عمیقی در وی بجا گذاشت و شدیداً دوستدار او شد .

چندماه بعد «ایگور» شنید که آن هنرمند بزرگ از مرض وبا پسرای جاودانی رهسپار گشته . این اولین عزای زندگیش بشمار رفت .

پدرش در سال ۱۹۰۲ برادرهایش در ۱۹۱۷، دیاگیلو، یعنی استادیکه باعث شهرت وی گشت، در سال ۱۹۳۸ و دخترش در ۱۹۳۹ و بالاخره بهترین دوست سوئسی او بنام راموز (Ramuz) وفات یافتند . استراوینسکی روی تمام این تراژدیهای فامیلی پرده سکوت کشیده و کسی او را گریان ندید . تمام ناملازمات زندگی را در دل نگاهداشت و هیچوقت احساسات خود را در موسیقی و در روی صورتش نشان نداد . استراوینسکی می گوید : موسیقی هنری نیست که بتواند احساسات انسان را پدیدار نماید .

استراوینسکی تحصیلات خود را در دبیرستان و بعد در دانشکده بیابان رساند. روزهای جوانی خود را که در این آموزشگاهها بسر برده تاریخ‌ترین روزهای زندگی خود تلقی میکند. در این مدت با هیچیک از محصلین آمیزش نداشت. معلمین او می‌گفتند تنها چیزیکه این جوان را خوشنود می‌سازد موسیقی است. در همان موقع استراوینسکی پیانو می‌زد و قطعات کوچک موسیقی می‌ساخت.

در سن بیست سالگی بسر «ریسکی کرساکف» او را بیدرش معرفی نموده و مدت شش سال شاگرد آن هنرمند بزرگ بود. بعداً با دخترخاله خود «کاترین بلاچیک» ازدواج نمود که حاصل این ازدواج چهار فرزند بود.

در سال ۱۹۱۴ که در سوئیس اقامت داشت برای آخرین بار بروسیه مسافرت کرد. پس از چند سال، شورش روسیه «ایکور» را از مال دنیا محروم نمود. برای آنکه زندگی خود و خانوادهاش را تأمین نماید در این اندیشه شد تا با نویسنده مشهور «راموز» تئاتر سیاری بوجود آورد و در تمام شهرهای سوئیس نمایشنامه‌های ترتیب دهند. لیکن مرض آنفلوآنزا عرودو هنرمند را از پای درآورد و بناچار از تصمیم خود منصرف شدند.

هنوز جنگ جهانی سوم ادامه داشت که استراوینسکی به ارم سفر کرد و در آنجا بیکاسو و دیاگیلورا ملاقات نمود.

بیکاسو نقاش مشهور صورت او را کشیده بوی هدیه کرد. این نقاشی در مراجعت در گمرک سوئیس ایکور را بزرگت انداخت. زیرا کارمندان گمرک تصور میکردند



که صورت ایکور نقشه جنک است ؛ بازحت فوق العاده و خرج فراوان استراوینسکی
توانست تصویر خود را از جنک کمرب چینان در آورد .

با تمام جنک شهرت استراوینسکی دنیا را فرا گرفت . در آن موقع ایکور به
تبعیت فرانسه در آمده بود . مردم هنر دوست فرانسه او را با آغوش باز استقبال
می کردند . گرچه هنوز به تبوغ او پی نبرده بودند . ایکور باله ای بنام « پولچینلا »
بوجود آورد .

از او پرسیدند عقیده شما درباره موسیقی عصر جدید چیست ؟ ایکور جواب
داد از این نوع موسیقی نفرت دارم .

از او پرسیدند پس موسیقی خودتان چیست ؟ با عصبانیت هرچه تمامتر گفت
من موسیقی جدید نمی نویسم بلکه موسیقی مینویم .

در سال ۱۹۳۶ ایکور از فرانسویان دلتنگی پیدا نمود زیرا او را در آکادمی
هنر قبول نکرده و بجایش « اشیت » را پذیرفته بودند .

پس از این واقعه استراوینسکی بآمریکا رفت و در مدرسه هاروارد معلم موسیقی
شد . هیکه جنک جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ آغاز گشت از بازگشت بفرانسه امتناع
نموده و تبعه آمریکا شد .

ایکور استراوینسکی که اکنون مرد مشغولی است در هولو بود مسکن دارد . منزل
او سفید رنگ و در و پنجره هایش زرد است .

همسر دوم او « ورا » که در سال ۱۹۴۰ زن وی شد خود را باقتاری و گلپای
باغ مشغول میدارد . زندگی استراوینسکی بسیار دقیق و منظم است . ساعت ۸ از
خواب بیدار شده ، اول کمی ورزش میکند سپس کمی خود را با خواندن روزنامه و
کشیدن سیگار مشغول میدارد . بعد از صبحانه لباس راحتی پوشیده وارد اطاق
موسیقی خود میشود . این اطاق بسیار کوچک و در ضمن پر از لوازم مختلف است .
هر چیز برای خود جایی دارد . صفحه های موسیقی در یک طرف و کاغذ و قلم و مداروی
میز کوچکی قرار دارند .

استراوینسکی مرد بسیار مذهبی است . در اطاق وی روی بخاری مجسمه
حضرت مسیح و مریم دیده میشود . هر یکشنبه بکلیسا می رود .

دپاکیلو می گفت : پسر من ، ایکور استراوینسکی ، خود را فدای خدا پرستی
کرده است . ولی او اشتباه میکرد زیرا « ایکور فدائی موسیقی است » .

وقتی درهای اطاق را بروی خود می بندد همه اهل خانه متوجه میشوند که
استار مشغول ساختن قطعات موسیقی است دیگر کسی جرأت ندارد وارد اطاق کردن

هنكام ناهاردوستان او سرسفره اش جمع ميشوند . بعد از كمى استراحت ايكوردو مرتبه بكار مشغول ميگردد گاهى زنش براي اوصفحه موسيقي ميگذارد و استراوينسكي بشيدين مشغول شده و موسيقي مي نويسد .

اين مرد نايقه روحاً جوان ، باهوش ، باذوق و در ضمن فوق العاده حراف است . ايكورد استراوينسكي ۷۵ سال دارد . در عرض ۴۵ سال بيش از ۸۰ باله و اپرا و نمايشنامه هاي مختلف نگاشته است . «تقديس بهار» كه رقص آن در پاریس در سال ۱۹۱۳ بروى صحنه آمد و دياگيلو رهبر باله هاي آن بود استراوينسكي را كه سازنده موسيقي ناشناسى بود بصورت پيغمبر موسيقي مدرن جهان درآورد .

ترجمه دكتر اسحق نعمان



شهرشكاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
در شماره آينده :

رساله جامع علوم انساني
گوشه اي از موسيقي امريكايي

از حشمت سنجرى

رهبر ارکستر سنفتيك تهران